

چرا شعار انتخابات آزاد

گرچه ما امروز هنوز در دوره رشد و تکوین فرهنگ و اندیشه، منش و روش سیاسی چپ دموکرات قرار داریم، ولی بدلائل مختلف، پیش و بیش از هر چیز بدلیل حدت مسائل سیاسی در جامعه ما و بحران سیاسی - اجتماعی ای که از پس از انقلاب بهمن هنوز موضوع روز است، بحث بر سر شعار سیاسی مرکزی چپ دموکرات، بالاگرفته است. من نیز به این دلیل و هم از اینرو که روشن شدن مسائل مربوط به برنامه سیاسی را گامی اساسی در راه هم آوایی و همسوئی جریانات پراکنده چپ دموکرات می دانم، چپی که در آن مشخصات سیاسی باید جایگزین مشخصات ایدئولوژیک گردد، این بحث را ضروری می دانم.

انتخابات آزاد

از دیدگاه های گوناگون

از انتشارات جمهوری خواهان ملی ایران

بالبطبع هنگامیکه قرار بر تبیین شعار مرکزی چپ دموکرات برای دوره ای از مبارزه است، باید دید که کدام شعار با معیارهای ارزشی این چپ، با نیازهای آن در راستای دخالت فعال در روندهای سیاسی کشورمان، با موقعیت و وضع رژیم و نیروهای اپوزیسیون آن، با ذهنیت جامعه و روندهای واقعی و یا قابل پیش بینی در آن، با شرایط بین المللی، باسیاست ائتلافی این چپ و نیروهای مخاطب اجتماعی آن، خوانائی دارد. در بحث هائی که اینک صورت می گیرند، چندین نظر درباره شعار مرکزی کنونی چپ دموکرات طرح شده اند. عده ای کماکان شعار سرنگونی را درست میدانند، عده ای دیگر بعنوان بدیل شعار انتخابات آزاد و باز برخی دیگر شعار «آزادی و تجدد» و یا «آزادی و نان» را طرح می کنند.

بنظر من شعار انتخابات آزاد، بمشابه شعاری مرحله ای و استراتژیک، با توجه به واقعیات امروزه، درست ترین این شعارهاست و در زیر خواهم کوشید، این نظرم را استدلال کنم و سپس به دلائل مخالفت خودم با برخی نظرات دیگر خواهم پرداخت. آنچه بدو ضروری است، محک زدن شعارهای سیاسی مورد بحث با معیارهای ارزشی ای است، که در خطوط اصلی خود مورد توافق تمامی جریانات وابسته به چپ دموکرات اند.

یکی از این معیارها نفی تقدیس قهر و جایگزین کردن آن با خواست و تمایل به حل مسالمت آمیز معضلات و تناقضات اجتماعی است. زمانیکه این معیار ارزشی را در کنار ارزش های دیگری، نظیر تعهد به نوع پرستی، نفی فرهنگ قهر و خشونت و قصاص، تأکید بر اصل مرجعیت مردم، دفاع از حقوق دموکراتیک دیگراندیشان و مخالفان قرار دهیم، می بینیم که این معیارها ما را به سمت شعار سرنگونی هدایت نمی کند. چرا که این شعار اولاً مترادف با، مطلق کردن، بل حداقل پُر بها دادن به عناصر قهر است، دوماً کنار گذاشتن بخشی از نیروهای اجتماعی را که اکنون حاکمیت را از آن خود می پندارند، از زندگی سیاسی جامعه و سرکوب قهر آمیز آنان را در خود مستتر دارد و سوماً باین دلیل که قهر و شیوه های قهر آمیز مبارزه علیه قدرت حاکم، فرهنگ دموکراسی و مدارا را در جامعه نه تنها رشد نمی دهد، بلکه بشدت تضعیف می نماید و در شرایطی که فرهنگ دموکراسی تضعیف شود، سخن از استقرار دموکراسی پس از نفی قهرآمیز قدرت حاکم، بر بنیادهای بس ضعیفی استوار است.

مزید بر اینها پذیرش این شعار برای چپ دموکرات این خطر را در خود می پروراند، که تمایز آن از چپ سنتی بسیار کم رنگ گردد. برای چپ سنتی اعمال قهر بمعنی اعمال خشونت جزو معیارهای ارزشی بوده و هست. جنگ یا قیام مسلحانه تنها چشم اندازی بود، که این چپ برای بهبود شرایط زندگی توده های زحمتکش ارائه میداد. برای این چپ بدون درهم شکستن ماشین دولتی، هیچ چیز دست آمدنی نبود. هر چند که بعلت گستردگی ماشین

دولتی و نقش مهم آن در تولید و باز تولید جامعه، این شعار کم رنگ تر گشت و جای خود را به درهم شکستن ارگان های سرکوب دولت سپرد، باز در جوهر خود، سرکوب قهرآمیز و خشونت بار بخشی از جامعه و تصرف مسلحانه قدرت و حفظ مسلحانه آن را توسط بخشی دیگر، در مد نظر داشت.

البته چنین هدفی سازماندهی ویژه خود را نیز می طلبید، سازمانی از انقلابیون حرفه ای، کارآمد در فن مبارزه با پلیس سیاسی، منضبط و سازمان یافته از بالا به پائین که به نمونه ایرانیش عناصری از فرهنگ شیعه و عرفان، نظیر شهادت و ریاضت، نیز اضافه می شد. پدیده هائی که اینک تا اندازه ای می شناسیمشان و عواقبی که از زیر بارشان هنوز کمر راست نکرده ایم و پس آمدهای دیگری که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

از بین تمامی شعارهای بدیلی که عنوان گشته اند، شعار انتخابات آزاد با معیارهای ارزشی ما خوانائی بیشتری دارد. چرا که این شعار، پذیرش مسالمت در حل معضلات جامعه، اصل مرجعیت مردم و تعیین کننده بودن رأی آنها و دفاع از حقوق دموکراتیک دیگراندیشان و مخالفان را در خود مستتر دارد و در عین حال شعاری است اثباتی و مشخص که پذیرش آن شعور سیاسی بالائی را پیش شرط نمی خواهد. اکنون باید دید که اگر این شعار با معیارهای ارزشی ما خوانائی دارد، با دیگر ملزومات طرح يك شعار سیاسی نیز سازگار است یا خیر؟

تناقض های بنیادین رژیم

اولین سؤالی که بهنگام طرح این شعار به ذهن خطور میکند، عدم خوانائی آن با قساوت و خشونت کم مانندی است که رژیم جمهوری اسلامی آنرا نمایندگی می کند. این واقعیت در نگاه اول طرح شعار انتخابات آزاد را بمشابه شعاری مرحله ای بيمورد می نمایاند. ولی توجه دقیقی به وضع رژیم، معضلات و تناقض های بنیادین آن، جز این را نشان می دهد. زیرا:

۱- این رژیم محصول يك انقلاب توده ای است که یکی از شعارهای آن آزادی بود. هرچند رژیم توانست با برجسته کردن جنبه های عدالت خواهانه انقلاب از یکسوو ایدئولوژی اسلامی از سوی دیگر و به پشتوانه آمریت خمینی، شعار آزادی را ازمحتوی خالی و بیرنگ سازد، ولی هیچگاه نتوانست آنرا از ذهنیت جامعه شهروندطرده کند. تا بدانجا که حتی ولایت فقیه خمینی، آنگونه که در درس های نجفناش بیان شده بود، به کرسی نشست و با مقولاتی چون مجلس، انتخابات و آراء مردم همراه گشت.

این یکی از تناقضات بنیادین رژیم جمهوری اسلامی است، ولایت فقیه بر اساس منطق ذاتی خویش با مجلس، انتخابات و حاکمیت مردم در تناقض قرار دارد. بنابراین انگشت گذاردن مدام بر این تناقض، نقطه ضعف اساسی برای رژیم و یکی از ابزارهای کارآمد مبارزه سیاسی است. این رژیم باید در موقعیتی قرارگیرد که به این تناقض پاسخ

دهد. و قرار نمی گیرد مگر اینکه اپوزیسیون آنرا با طرح شعار انتخابات آزاد و حاکمیت مردم و تبدیل این شعار به وزنه ای مهم در افکار عمومی جامعه، در مقابل این ضرورت قرار دهد. والا بحث های درون حاکمیت از حد اعتراضات نیم بند کسانی چون اصغرزاده فراتر نمی رود. ولی همینقدر که کسی مثل آقای اصغرزاده به جهت گیری های متفاوت در درون حاکمیت در ارتباط با این تناقض بنیادین اشاره دارد، و حال، حتی اگر باین دلیل هم باشد که مجلس تنها پایگاه جناح باصطلاح رادیکال رژیم مانده است، اعتراف می کند که «یک اندیشه ارتجاعی» وجود دارد که «معتقد است که حکومت الهی از بالا به پائین است و مردم نقشی ندارند» (به نقل از انقلاب اسلامی شماره ۲۴۱)، بقدر کافی حساسیت مسئله و ضرورت دخالت فعال اپوزیسیون دموکرات در این کشاکش را نشان میدهد.

۲- رژیم جمهوری اسلامی هر چند بعنوان یک رژیم ایدئولوژیک بمیدان آمد، که تحقق احکام اسلام و قرآن را در سرلوحه برنامه های خود قرار داده بود و معیار ایدئولوژیک در آن معیار تمام ارزش ها بود، بویژه پس از فتوای معروف خمینی، که مسئله قدرت سیاسی به معیار ارزش ها بدل گشت، روز بروز بیشتر از چنین هدفی دور می شود. این دوری که زیر فشار واقعیت های خاکی تحمیل شده است، بنویه خود زمینه ساز تناقضات متعدد دیگری است. هم بدلیل تفاسیر متفاوت از ایدئولوژی، هم بدلیل عدم خوانائی ایدئولوژی در کلیت خویش با واقعیات و ضرورات و هم بدلیل دوری بیش از پیش حاملین اصلی این ایدئولوژی، یعنی روحانیت از حکومت که بعداً به آن خواهم پرداخت.

۳- این رژیم هیچگاه از تضادهای حاد درونی بری نبوده است. آبشخور اصلی این کشاکش های درونی، یعنی انعکاس تمایلات و خواست های نیروهای اجتماعی متفاوت در درون رژیم و منطبق حذف حاکم بر ایدئولوژی جمهوری اسلامی اینک نیز به قوت خود باقی است. آنها خود از سه جناح «رادیکال، اصلاح طلب و محافظه کار و یا چپ و راست و میانه» حرف می زنند (مضرتی نماینده رشت، به نقل از انقلاب اسلامی در هجرت شماره ۲۴۰). هر چند بنظر می رسد که جناح چپ بازی اخیر را باخته است، باز دعوای میان «اصلاح طلب ها» و «محافظه کارها» باقی است و اگر آنها هم به نفع یکی از این دو جناح به سرانجام رسد، باز مسئله فقط در رأس قدرت حل شده است... و این سه جناح، بدلیل شرایط عینی، هر بار مصداق و نمود دیگری خواهند یافت.

۴- نارضائی روزافزون لایه های بسیار گسترده ای از جامعه ما، هم بدلیل عدم وجود قانونیت و هم بدلیل تشدید روند فقر، یکی از عوامل مهم ضعف رژیم و یکی از عوامل مهم درگیری های درونی آن است. این رژیم هنوز بجائی نرسیده است که در مقابل این نارضایی بی تفاوت بماند.

رژیم هر چند سپاه پاسدارانش را رسماً وظیفه دار مقابله با اغتشاشات درونی می نماید، ولی کماکان مجبور است، که پایگاه توده ای، هر چند کوچکتر شده خود را مدنظر داشته باشد. در این رابطه رژیم با معضل سخت سر دیگری روبروست. بخشی از این

پایگاه، بخش بسیار قلیل آن، از قیل رژیم جمهوری اسلامی به ثروت های کلان رسیده است و بخش دیگر، یعنی بخش عظیم پایگاه توده ای رژیم، بشدت از روند فقر در رنج است. و این هر دو سخنگویان خود را در هیأت حاکمه دارند.

۵ - بازسازی و خروج از بحران اقتصادی عمیق و گسترده ای که رژیم با آن روبروست، خود معضلات دیگری برای رژیم فراهم می آورد.

رژیم برای غلبه بر بحران اقتصادی به متخصصین و نیروی کار کارآمد نیاز دارد، ولی سیاست های آن این نیرو را مرتباً فراری میدهد. حفظ این متخصصین در دو صورت ممکن است. یا پذیرش دخالت فعال آنها در تعیین سیاست ها که این دخالت به حیظه های تخصصی محدود نخواهد ماند و به عرصه سیاست کشیده خواهد شد و یا آزاد گذاشتن اینان در بهره برداری از درآمد های ناشی از تخصصشان و ایجاد یا پذیرش وجود عرصه های متنوعی از فرهنگ زندگی مصرفی و پذیرش عدم دخالت در زندگی و منش و رفتار خصوصی اینان، که این هر دو کماکان از عهده رژیم خارج است. نتیجه اینک این نیرو مرتباً به نسبت بیشتری به خارج از کشور روی می آورد و به نسبت بسیار کمتری از خارج بداخل بازمی گردد.

معضل بکار افتادن سرمایه های سرگردان در خرید و فروش و سوداگری و دوری آنها از تولید و صنعت نیز از همین دست است. این سرمایه ها تا زمانی که امنیت و قانونیت نباشد، جز در پروژه های کوتاه مدت، که عمدتاً خصلت تجاری دارند، بکار نخواهند افتاد. تازه اگر امنیتی نسبی برای سرمایه فراهم آید ولی این امنیت فاقد چشم انداز دراز مدت باشد در آن صورت فشار به بازار ارزی برای تبدیل ریال به ارز و فراری دادن آن از کشور شدت خواهد گرفت.

به این دو ضعف بنیادین بزرگ، فساد بزرگ نیز افزوده می شود و این هر سه رژیم را در مقابله با بحران اقتصادی در وضعی شکننده قرار می دهد.

۶- فساد گسترده همراه با فشار و سرکوب، اعتماد به دین و بویژه به روحانیت را در جامعه بشدت متزلزل کرده است. بجرأت می توان گفت که در هیچ زمانی در تاریخ اخیر کشور ما مسئله دخالت آخوند و ملا در سیاست با چنین اپوزیسیون اجتماعی گسترده ای روبرو نبوده است. این واقعیت موجب گشته که نیروی اصلی حامل این رژیم، یعنی روحانیت شیعه، در درون خویش دچار تناقضات شدیدی گردد و بخش گسترده ای از آنان را از این حکومت و اصولاً از اندیشه حکومت روحانیون در جامعه، دورتر نماید. این قول از آقای منتظری به خامنه ای، که «ملت نه به من اعتماد دارد و نه بشما»، اگر درست باشد، بسیار گویا است. تشدید این روند، رژیم را در وضعی شکننده قرار می دهد. چرا که امکانات ارتباط زنده اش با مردم علیه آن عمل خواهند کرد.

۷- مسئله ارتباط با جهان خارج و بویژه غرب برای غلبه بر بحران اقتصادی نیز یکی دیگر از معضلات بنیادین این رژیم است. این رژیم تا زمانی می تواند نسبت

بهروندهای جهانی و افکار عمومی جهان بی اعتنا باشد، که بتواند کمابیش متکی به خود بوده و در بین نیروهای مختلف جهانی مانور کند. نزدیکی روزافزون به غرب، در شرایط ضعف شرق، این توان را از رژیم تا حد زیادی سلب می کند. شاید پذیرش قطعنامه محکومیت رژیم در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، توسط نماینده خود رژیم، پذیرش گالیندویل در ایران و... نشانه هائی از این عدم توانائی باشد.

بنظر من نکات بالا نشانگر این واقعیت اند، که این رژیم علیرغم سرکوب و کشتار از لحاظ درونی ضعیف تر از آنست که جلوه می کند. البته من به جوانب دیگر ضعف رژیم، نظیر اغتشاش در دستگاه دولتی، ناروشنی وظایف، تداخل مسئولیت ها، اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و... نپرداختم، چون اینها را معضلات بنیادین نمی دانم و چرا که در همین شرایط هم حل شدنی هستند. این را نیز بگویم که من از ضعف استراتژیک رژیم صحبت می کنم و نه از ضعف شخصی. زیرا ضعف مسئله ای نسبی است و یکی از عناصر تعیین کننده آن، مسئله ضعف قدرت اپوزیسیون است. البته زمانیکه اپوزیسیون نه بصورت يك بدیل سیاسی جدی وجود دارد و نه از نیروی اجتماعی چشمگیری برخوردار است، رژیم قدرتمند می نماید. بنابراین تعیین مشی سیاسی اپوزیسیون باید با توجه به این قدرت مشخص و ضعف استراتژیک تنظیم گردد.

در این رابطه است که شعار انتخابات آزاد، بمشابه شعاری بسیج گر و هدفمند می تواند در دراز مدت و در صورت فراهم آوردن شرایط لازم دیگر، عملی نیز باشد. البته آنچه در مورد وضع رژیم گفته شد، میتواند در استدلال درستی شعار سرنوشتی نیز عنوان شود. ولی همین جاست که تعیین آگاهانه سیاست از جانب اپوزیسیون و بویژه چپ دمکرات و دخالت کنشی و نه تنها واکنشی آن در زندگی سیاسی جامعه مان اهمیت می یابد.

شرایط بین المللی

ولی پیش از پرداختن به این نکته ضروری می دانم اشاره ای نیز به شرایط بین المللی داشته باشم، زیرا درک روندهای اساسی جهانی و ملحوظ داشتن آنها را در تبیین شعار سیاسی مرکزی يك دوره از مبارزه ضروری میدانم. در این رابطه دو نکته حائز اهمیت بسیاریند.

اولین نکته بنظر من روند نوین تقسیم کار جهانی است. این روند که بدنبال اهمیت یافتن بخش خدمات و تکنولوژی پیشرفته در کشورهای صنعتی آغازگشت و با انقلاب صنعتی نوین شدت یافت، از اواخر سالهای شصت، مسئله ایجاد بازارهای متناسب و عبارتی صنعتی شدن بدوی کشورهای پیرامونی را نیز در دستور قرارداد.

از همان زمان در بین طراحان استراتژیک غرب، در مورد چگونگی ایجاد این بازارها دو نظر اساسی متفاوت وجود داشت، که بطور ساده می توان آنها را بصورت زیر بیان کرد.

استراتژی مدرنیزاسیون از بالا و بکمک دولت های مقتدر و مستبد و در بسیاری موارد نظامی یا استراتژی زمینه سازی پیشرفت صنعتی از راه رفم های اجتماعی و نتیجتاً تقویت دولت های کمابیش دموکراتیک.

در شرایط وجود جنگ سرد و رقابت دو بلوک شرق و غرب، استراتژی مدرنیزاسیون از بالا که بیشتر از جانب جناح های غالب آمریکائی و نیروهای محافظه کار دیگر کشورهای صنعتی دنبال می شد، بر استراتژی دوم که طراحانش عمدتاً در بین الملل سوسیالیستی و حزب دموکرات آمریکا متشکل بودند، چیره بود. ولی بتدریج نقاط ضعف اساسی این سیاست، که عمدتاً در پیدایش و شکل گیری الیگارشائی در کشورهای پیرامونی نمود می یافت، که بیش و پیش از هر چیز به کسب ثروت و سرمایه گذاری، نه در کشورهای خود، که در کشورهای صنعتی مشغول بودند، و تنش های اجتماعی ناشی از این سیاست، برملا گشت. سطح بالای قرضه های خارجی کشورهای پیرامونی و شدت یابی روند فقر که این الیگارشائی ها مسبب آن بودند، مسئله ایجاد بازارهای جدید را بشدت زیر سؤال برد.

در چنین شرایطی استراتژی بدیل، یعنی تکیه بر رفرمهای اجتماعی و تقویت دولت های حامل این رفم ها، بصورت يك روند اساسی، ولی پر پیچ و خم، برتری یافت. و همین روند روی کار آمدن رژیم های نسبتاً دموکراتیک را در بسیاری از کشورهای اصلی پیرامونی، تسهیل نمود.

با روی کار آمدن گاریباچف در اتحاد شوروی و روندهای ناشی از آن و بلاموضوع شدن رقابت شرق و غرب و جنگ سرد، این نظریه به نظریه غالب در بین طراحان استراتژیک غرب تبدیل شده و در برجسته شدن توجه به امر حقوق بشر در کشورهای پیرامونی نمود خارجی یافته است.

نکته دوم حائز اهمیت تأثیر فروپاشی بلوک شرق و بلاموضوع شدن رقابت شرق و غرب بر رژیم های مستبد و علت وجودی آنهاست. بدنبال این فروپاشی، نه تنها رژیم های مستبد بااصطلاح ضد کمونیست، که رژیم های مستبد بااصطلاح ضد امپریالیستی نیز، اهمیت و توجیه وجودی خود را از دست داده اند و نمی توانند همچون گذشته روی پشتیبانی این یا آن بلوک قدرت حساب کنند.

این روند از یکسو موجب کاهش و در مواردی حتی فقدان پشتیبانی خارجی از جنبش های مسلحانه ترقیخواهانه گشته و از سوی دیگر امکان غلبه کمابیش مسالمت آمیز جنبش های مردمی بر رژیم های دیکتاتوری را فزونی بخشیده است.

آنچه در بالا بصورتی فشرده و ساده و بدون توجه به فراز و نشیب ها و پیچ و خم های بسیار، درباره روند سیاسی غالب در جهان آمد، امکان کنار زدن کمابیش مسالمت آمیز رژیم جمهوری اسلامی را بیشتر می کند. در این رابطه هرچند استقلال رژیم همواره باید مد نظر باشد، ولی تأکید بر این نکته نیز ضروری است که این استقلال با توجه به گسترش اجتناب ناپذیر روابط بین المللی رژیم برای غلبه بر مشکلات اقتصادی، ضرورت

یافتن جایگاهی در تقسیم کار جهانی از یکسو و گسترش نقش ارتباطات و رسانه های همگانی عمومی و نتیجتاً گسترش تأثیر افکار عمومی جهان بر روندهای سیاسی، نسبی است و بهمان میزان که رژیم بیشتر از پیش از پيله خود بدرآید، کمتر میشود.

نقش تهي دستان شهری

اینک به ویژگیهای دیگری در جامعه مان می پردازم، که توجه بدانها در تعیین مشی سیاسی و شعار مرکزی ضروری است. یکی از این ویژگیها نقش و جایگاه نیروی عظیم تهیدستان و حاشیه نشینان شهری در جامعه ماست. این نیرو که عمدتاً خواستگاهی روستائی دارد، بدلیل شرایط زیستی و فرهنگی اش از جامعه شهروندی ایران، اعم از کارمند، کارگر صنعتی، بازاری و سرمایه دار، کسبه ثابت و ارائه دهندگان خدمات پیشرفته، متمایز است. این نیرو، همانگونه که در شکل گیری و قدرت یابی رژیم جمهوری اسلامی بصورت ولایت فقیهی اش و پس از آن در جنگ با عراق نشان داد، نیروئی است که در عین حفظ عناصر شدیداً محافظه کارانه و عقب مانده فرهنگی، آمادگی بسیاری برای پذیرش طرح های اجتماعی عدالت جویانه بدوی دارد. همین نیرو بود که جامعه شهروند را - که در اکثریت عظیم خود مخالف استقرار استبداد جدیدی بود - پس از جنبش عظیم و یکپارچه ضد سلطنتی، کنار زد و دیکتاتوری آخوندی را مستقر ساخت. امت همیشه در صحنه رژیم بیشتر از این نیرو تغذیه شده و می شود.

کمیت این نیرو با توجه به مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها در سالهای پس از انقلاب و عدم امکان جذب حداقل بخشی از آنها در روند تولید و توزیع مدرن بعلت رشد منفی اقتصادی در این سالها، نسبت به سال ۱۳۵۷ بمراتب بیشتر شده است. زیرا بخشی از آنانی که پیشتر جذب روند فوق شده بودند، باز به حاشیه نشینی رانده شده اند.

بالطبع این نیروی عظیم حاشیه نشین نیز از سرخوردگی های انقلاب اسلامی مصون نمانده است، ولی خصلت های محافظه کارانه، عدالت جویانه و تخریبی آن کماکان پابرجاست، وجود این نیرو، علیرغم درجه تشکل پذیری بسیار ضعیف آن، هر نیروی سیاسی رادیکال و بدرجه اولی هرچپ رادیکالی را وسوسه می کند. ولی چپ دموکرات باید دقیقاً بهمین دلیل، آگاهانه و بصورت کنشی، به اشکالی از مبارزه بهای بیشتری بدهد، که به تفوق نیروی شهروند جامعه، که در شرایط کنونی تنها حاملین واقعی تجدد و آزادی می واند باشد، بیانجامد.

بنظر من، در صورتیکه اشکال قهرآمیز مبارزه تعیین کننده شوند، این نیروی حاشیه نشینان است که در مقطعی تعیین کننده خواهد شد. با تمامی پیامدهای مخربی که این امر بدنبال خواهد داشت.

جوانی جمعیت

یکی دیگر از ویژگیهای جامعه ما که باید مد نظر قرار گیرد، ترکیب جوان جمعیت ماست، که بنا به مقتضیات سنی و حساسیت ناشی از آن، روان اجتماعی خاصی با عناصر شدیدی از آرمان گرایی و اراده گرایی، دارد. و بهمین دلیل نیز باید بطور مستقل و نه از زاویه وابستگی های قشری و طبقاتی پدران و مادران مورد توجه واقع شود.

این نیرو در ایران پس از انقلاب، در تمامی طیف های سیاسی، اعم از حزب الله، مجاهد، فدائی، پیکار و غیره، بدنه سازمانها را تشکیل میدهد و یکی از عوامل رادیکالیسم مضر همه این نیروها بود.

بنظر من در شرایط تلاطم شدید اجتماعی، باز همین نیرواست که در تمامی جریانهای سیاسی رادیکال یا حتی نسبتاً رادیکال، نقش تعیین کننده ای خواهد یافت و این بار هوشیاری سیاسی لازم است، که آرمان گرایی و اراده گرایی آن در تعیین مشی سیاسی تعیین کننده نشود.

به این دو زمینه عینی باید بمتناهی ویژگی جالب توجه دیگری، مسئله تشدید و تقویت فرهنگ قهر و خشونت را اضافه نمود، که خود محصول بلافصل سیاست های رژیم است. رژیم جمهوری اسلامی با کشتار و سرکوب وحشیانه مخالفین، با تاکتیک های نظامی ضدانسانی خود در طول جنگ با عراق، با سیاست های سبعانه خود در مبارزه با قاچاقچیان مواد مخدر و اصولاً با تشدید عنصر قهر در زندگی انسانها، چه در مبارزه با باصطلاح بی حجابی و بد حجابی و چه در مبارزه با گرانفروشی و... جو روانی شدیداً خشونت باری در جامعه ایجاد کرده است، که بریژه و در درجه اول حاملین و قربانیان اصلی این پدیده، یعنی تهیدستان شهری و نیروی جوان را تحت تأثیر قرار داده است و آنان را نسبت به حل مسالمت آمیز مشکلات و از جمله مشکلات اجتماعی بیگانه تر کرده است.

چنین شرایطی ایجاب می کند که نیروی چپ دموکرات، با آگاهی از خطرات تلاطمات قهرآمیز اجتماعی، در پی سیاستی باشد، که خود زمینه ساز فاجعه ای دیگر نگردد. من فکر می کنم که چنین سیاستی، علیرغم ویژگیهای فوق، پیشاپیش محکوم به شکست نیست. زیرا در شرایط کنونی د ر ایران نیروی سیاسی که بتواند از زمینه های اجتماعی موجود دگرگونیهای رادیکال و خشونت بار برای تحقق چنین مقصودی استفاده کند، وجود ندارد.

چپ سنتی ضعیف تر از آنست که قادر به دخالت فعال در روندهای اجتماعی باشد. مجاهدین خلق، هر چند که نباید کم بها داده شوند، فعلاً بدلائلی که بیان آنها بدرازا می کشد، فاقد قدرت تحمیل راه حل خود به جامعه اند و کوشش هایشان در این راستا شکست خورده است و علاوه بر این خود در قبال اندیشه و سیاست چپ دموکرات، در صورتیکه به این مهم توجه شود، آسیب پذیرند.

نیروی رادیکال خط اماسی را نیز دیگر چنین توانی نمانده است. هرچند که اینان

بیشترین امکانات را، چه از لحاظ فرهنگی و چه از نظر تشکیلاتی، برای بسیج نیروی حاشیه نشین و تهیدست شهری در اختیار دارند. ولی بدلیل عدم کارآئی حاشیه نشینان در روندهای سازندگی، برعکس کارآئی شان در روندهای تخریب، بسیج اینان برای نیروهای رادیکال اسلامی شریک در حاکمیت در صورتی میسر است که به اپوزیسیون تبدیل شوند. و اینهم بدلیل مختلف، از جمله فساد قدرتی که دامنگیرشان شده، عدم توانشان در بسیج نیروی جوان بمشابه موتور حرکت سیاسی مورد نظر و از همه مهمتر هراسشان از بریدن بن شاخه ای که خود بر سر آن نشسته اند، محتمل بنظر نمی رسد.

عامل دیگر خوشبینی من بوجود امکان پرهیز از تحولات قهرآمیز و خشونت بار، جایگاه نیروی شهروند در جامعه ما و نقش تعیین کننده آن، در روندهای سیاسی، در شرایط کمابیش عادی اجتماعی و خصوصیات این نیرو است.

نیروی شهروند در جامعه ما نیروئی است که برخلاف تهیدستان و حاشیه نشینان شهری و نیروی دهقانی، با تجدد نه تنها آشناست بلکه علت وجودی آن نیز تجدد است. ولی صرفنظر از این زمینه عینی، این نیرو نیز در شرایط کنونی ایران تا آنجا که من متوجه شده ام ویژگیهای خاصی از نقطه نظر روان اجتماعی دارد که توجه به آنها مهم است.

این نیرو در شرایط کنونی کشورمان فاقد گرایشات انقلابی است و بر خلاف سالهای ۵۶ و ۵۷ نه تنها از دگرگونی های رادیکال هراس دارد بلکه تجربه پیامدهای انقلاب بهمین آنرا بطورکلی نسبت به چنین دگرگونی هائی بدین کرده است. آنچه برای این نیرو در شرایط فعلی خصلت تعیین کننده ای بشمار میرود، گرایش شدید آن به امنیت، قانونیت و بهبود وضع اقتصادی است و جالب اینکه بهبود وضع اقتصادی را عمدتاً در صورت استقرار امنیت و قانونیت دست آمدنی میدانند.

ویژگی دیگر این نیرو، حداقل در بخش های قابل توجهی از آن، وجود سطح بالائی از حساسیت سیاسی است. بجزرات می توان گفت در کمتر دورانی از حیات سیاسی جامعه ما کوشش برای خبریابی و سپس تفسیر و توضیح آنها در چنین حد بالائی بوده است.

از نظر تجربی نیز توجه به این نکته ضروری است که نیروی شهروند در شرایط بعد از انقلاب، هر بار که مسئله انتخاب بین رادیکالیسم و اصلاح طلبی مطرح بوده، بطور غالب جانب اصلاح طلبی را گرفته است. چه در جریان درگیری دولت بازرگان با شورای انقلاب، چه در جریان درگیری بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی و هم اینک و البته بشکلی ضعیف تر در جریان درگیری بین رفسنجانی و نیروی باصلاح رادیکال خط امامی. بنظر من با توجه به نقش تعیین کننده نیروی شهروند در تحولات سیاسی کشورمان - آن نیروی سیاسی ای میتواند نقش اساسی در تحولات اجتماعی جامعه ایفا کند که هژمونی فرهنگی و اجتماعی را در بین این نیرو بدست آورد. و این تنها در صورتی شدنی است که اپوزیسیون دمکرات، خصوصیات پیش گفته این نیرو را در تعیین مشی سیاسی خود ملحوظ کند.

در این عرصه بخشی از حاکمیت اسلامی نیز فعال است. آنها نیز می کوشند با

برافراشتن پرچم امنیت و قانونیت، توجهی برای موجودیت خویش و زمینه ای برای موفقیت خویش بیابند.

در همین رابطه است که مسئله شعار سیاسی انتخابات آزاد اهمیت خاصی می یابد. بنظر من تنها این شعار و مشی سیاسی منطبق با آن به جمهوریخواهان و بویژه به چپ دمکرات امکان میدهد که در بین نیروهای شهروند جامعه به وزنه سیاسی قابل توجهی تبدیل شوند، بنویه خود مانع موفقیت نیروهای استبدادی در تثبیت موقعیت خویش، در پوشش شعار امنیت و قانونیت گردند و در عین حال از زمینه های بالقوه موجود برای گذار مسالمت آمیز به دموکراسی سیاسی استفاده کنند.

وضعیت چپ دمکرات

نکته دیگری که در بحث مربوط به تعیین شعار سیاسی مرحله ای حائز اهمیت است وضع خود چپ دمکرات است.

چپ دمکرات نه یک جریان متحد، سازمان یافته و با سیمائی روشن، که یک جریان در حال شدن است. در فراگرد شدن نمی توان شعار استراتژیکی را عنوان کرد، که اصولاً این شدن را به مخاطره اندازد. شعار سرنگونی حامل چنین باری است.

این شعار خطر این را دارد که چپ دمکرات کماکان یک نیروی مخالف خوان بماند و این شعار پرده ساتر عدم بلوغ سیاسی آن به یک نیروی اپوزیسیون باشد. چون لازمه اپوزیسیون بودن برخوردی جدی به رخداد های درون جامعه است و این یعنی دیدن پدیده ای مثبت و طبعاً برخورد مثبت بدانها و نقد پدیده های منفی و ارائه راه حل های درست متقابل. ولی حداقل تابحال، شعار سرنگونی نیروهای سیاسی را وسوسه میکرد تا از هر مسئله ای که می شد، جدی یا غیر جدی، مهم یا کم اهمیت، به ضرورت سرنگونی نقب بزنند و آنجا که نمی شد، مسئله را مسکوت بگذارند و یا شعار را جایگزین تحلیل سیاسی کنند.

مسئله پراکندگی نیروی چپ دمکرات و اینکه بخش عمده کادرها - بهر رو زنده مانده ی - این چپ، مجبور به مهاجرت گشته است، نیز از جمله محضوراتی است که باید در نظر گرفته شود. این بخش تنها در شرایط کمابیش سیاسی می تواند به ایران بازگردد. آن بخش نیز که عمدتاً بعلت پوشش اجتماعی مناسب، ایران ماندن را تاب آورده است، اگر درگیر مبارزه باشد، مبارزه اش خصلت براندازانه ندارد. صرفنظر از بخشی که در کردستان ایران فعال است و من در جای دیگر به این مسئله باز خواهم گشت، آنچه در دستور کار چنین چپ در ایران مانده ی مبارزی قرار دارد، کمک به ایجاد نهاد های اجتماعی دموکراتیک در عرصه هائی که ایجادشان ممکن است، می باشد.

این خود وظیفه سنگینی است. زیرا اگر تحقق دموکراسی سیاسی موضوع تاریخی کنونی جامعه ماست، یکی از عناصر اصلی آنرا وجود همین نهادهای اجتماعی تشکیل میدهند.

بالتبع مبارزه در راه این نهادها نباید بیهوده در معرض تهمت براندازی قرار گیرد و امنیت حاملین آنرا به خطر اندازد. و اگر در نظر بگیریم که روند بهم گرانی نیروهای چپ دموکرات در ایران تنها از راه چنین نهادهای اجتماعی ای میسر است، در آنصورت این پیش گیری، اهمیتی دو چندان می یابد.

از سوی دیگر این نهادهای اجتماعی محدودیت های خود را دارند که به خاستگاه اجتماعی شان باز می گردد. هر يك از آنها حال سندیکای فلان باشد یا کانون بهمان، گروه هنری الف باشد یا جمعیت حفظ محیط زیست ب،... بنا بر همین محدودیت - آنها در شرایط خاص امروز - صرفاً می توانند بیان ویژه و محدود خود را داشته باشد، که ناشی از خاستگاه آنهاست. ولی همه این نهادها در صورت شکل گیری و عمل اجتماعی، بیک بیان عام نیاز دارند تا در زمینه عام اجتماعی و در پهنه فعالیت سیاسی عمومی، در پیوندی منطقی و هدفمند قرار گیرند.

شعار انتخابات آزاد می تواند این وظیفه را بخوبی انجام دهد، که طرح آن دیگر نه از طرف آنان که از سوی يك حزب یا جریان سیاسی میسر است. و باز شعار سرنگونی و هدف براندازی قهرآمیز رژیم اگر جدی گرفته شود، در نوع و چگونگی ساختار تشکیلاتی چپ دموکرات نیز تأثیر تعیین کننده ای خواهد گذاشت. و لاجرم بعلت پیوند منطقی و درونی ای که بین هدف و شکل وجود دارد، این خطر را در خود خواهد پروراند که این ساختار چیزی شبیه به احزاب سنتی کمینترنی گردد. با تمام خطراتی که چنین ساختاری برای شکل گیری چپ دموکرات و اصولاً اندیشه سوسیالیسم دموکرات دربردارد.

و بالاخره این شعار يك نیاز حیاتی دیگر چپ دموکرات را نیز برآورده می سازد و آن جلوگیری از خطر درگیری در بحث های سترون چگونگی برکناری این رژیم و استقرار يك جمهوری دموکراتیک است. میگویم سترون زیرا این چگونگی بعوامل متعددی بستگی دارد که هیچکدامشان امروزه فراهم نیست. نه جنبش آزادیخواهانه توده ای با ابعاد سراسری وجود دارد، نه تناقضات و مشکلات رژیم توان حکومت کردن را از آن سلب کرده است، نه يك بدیل قدرتمند سیاسی وجود دارد و نه عوامل خارجی بگونه ای هدفمند در جهت تضعیف رژیم عمل می کنند. حدس و گمان و فرضیات در این باره بسیارند ولی اینها نمی توانند مبنای تعیین مشی سیاسی برای چشم انداز قابل پیش بینی قرار گیرند.

توانائی شعار انتخابات آزاد در این رابطه قابلیت انطباق آن با داده های مشخصی است که این امکان رابه يك نیروی سیاسی می دهد تا ابتکار عمل را از دست ندهد.

بعبارت دیگر ظرف قانونی این شعار میتواند وجود ظاهری همین قانون اساسی جمهوری اسلامی ولی نادیده گرفتن عملی آن باشد، می تواند همه پرسى باشد، می تواند میزگردی و تصمیمات آن باشد... این که کدامیک از این راه حل ها یا راه حل دیگری بطور مشخص در دستور روز قرار گیرد، بسته به تناسب نیرو و شرایط اجتماعی مشخص است. در آن شرایط تعیین کننده اینست که آیا راه حل مربوطه در خدمت هدف استراتژیک

چپ دموکرات یعنی تحقق حاکمیت مردم قرار دارد یا خیر. ولی بهر حال این شعار تا زمانیکه اصل ولایت فقیه مطرح است، تا زمانیکه جمهوری اسلامی خود را بصورت رژیمی ایدئولوژیک درک می کند، تا زمانیکه مردم حق حاکمیت خود را بدست نیاورده اند، حقانیت خود را حفظ می کند.

شعار انتخابات آزاد دارای قابلیت های دیگری نیز هست که توجه به آنها ضروری است. این شعار می تواند مبنای سیاسی يك ائتلاف گسترده نیروهای جمهوریخواه دموکرات قرار گیرد. این امر بویژه بدلیل ضرورت ایجاد شکاف بیشتر در جمهوری اسلامی و منفرد ساختن هرچه بیشتر نیروهای ارتجاعی و ضد دموکراتیک درون آن و جذب همه آنانی که علیرغم انتقادات اساسی به این رژیم با آن، به دلیل برآمدنش از يك انقلاب، احساس این همانی می کنند، اهمیت می یابد. در حالی که شعار سرنگونی در جهت عکس این هدف عمل می کند. در دیدی گسترده تر شعار انتخابات آزاد قابلیت اینرا نیز دارد که وسیع ترین نیروهای ضد استبدادی را حتی در صورت غیر ممکن بودن ایجاد ائتلافات سیاسی در بین آنها، در مسیری هدفمند و همسو قرار دهد.

و بالاخره شعار انتخابات آزاد در شرایط بین المللی کنونی وجهه جهانی مثبت تری دارد و در جلب متحدین بین المللی برای جنبش دموکراتیک چپ از کارآئی بیشتری برخوردار است.

لذا بنظر من چپ دموکرات باید هدف خود را به صورتی اثباتی یعنی استقرار جمهوری دموکراتیک عنوان کرده و شکل گذار به آنرا از طریق انتخابات آزاد تعیین کند. این نه فقط با معیارهای ارزشی ما، که با روندی واقعی و یا قابل پیش بینی در جامعه مان و با شرایط بین المللی منطبق است و به ما این امکان را می دهد که با سیمای اجتماعی روشنی در تحولات کشورمان شرکت کرده و همواره نیز ابتکار عمل را در دست داشته باشیم.

پاسخ به برخی از انتقادات

در تکمیل آنچه پیش گفته شد ضروری می دانم به برخی مخالفت هائی که از سوی فعالین جنبش چپ دموکرات با حذف شعار سرنگونی و یا طرح شعار انتخابات آزاد عنوان شده است، گرچه فشرده اشاره وار، بپردازم.

رفیق رحیم خانی از جمله کسانی است که شعار سرنگونی را کماکان درست می داند. وی در نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت (فدائی شماره ۶۹ - آذر ۱۳۶۹) می نویسد:

«... اعتقاد بر ضرورت سرنگونی رژیم قبل از هر چیز و در اساس متضمن و بیانگر يك تحلیل مشخص از ماهیت و موقعیت رژیم است. تحلیلی که کلیت رژیم را ارتجاعی و آنرا بمشابه مانع اصلی دموکراسی و تأمین رشد و شکوفائی آزاد جامعه ایران ارزیابی می کند، نتیجه منطقی این تحلیل از رژیم آنستکه استقرار واقعی دموکراسی و تأمین رشد و تکامل جامعه ایران در گرو جایگزینی تام و تمام رژیم جمهوری اسلامی با يك جمهوری

دموکراتیک است و مضمون و معنای واقعی این جایگزینی بطور صاف و ساده همان عبارت «سرنگونی» است»

بنظر من این درک از سرنگونی مسئله را بسیار ساده تر از آنچه هست می کند، نه باری را که این شعار حمل می کند در نظرمی گیرد و نه به تأثیرات آن بر چگونگی سازماندهی، شکل مبارزه، چگونگی ائتلافها، نیروی مخاطب،... توجه دارد. از همین رو، آنجا که مسئله مشخص شیوه های مبارزه منطقی، هدف و منش چپ دموکرات طرح می گردد، دچار تناقض میشود. وی در ادامه می نویسد:

"جنبش چپ دموکراتیک و ترقیخواه ایران می بایست با تجهیز هرچه عمیقتر بشیوه های مبارزه دموکراتیک و با تکیه بر مبارزه آگاهانه توده ای منادی و مبلغ شیوه های مسالمت آمیز مبارزه و بیانگر تمایل و خواست واقعی توده های مردم برای گذار مسالمت آمیز و افشاگر چهره خشن و سرکوبگر جمهوری اسلامی باشد. این جنبش در عین حال نمی تواند توسل رژیم جمهوری اسلامی به قهر عبران و نهایتاً ضرورت فائق آمدن بر آن را از انظار توده ها پنهان کند. جنبش دموکراتیک ایران در عین تأکید بر شیوه های مسالمت آمیز مبارزه و گام نهادن عملی در چنین مسیری، چنانچه شعار و ضرورت سرنگونی تام و تمام این رژیم را کنار نهد و بدینوسیله راه را بر توهم امکان همکاری با گرایش یا جناحی از آن باز بگذارد، جز تضعیف پتانسیل مبارزه برای تأمین دموکراسی و نهایتاً جز از دست دادن هويت و خصلت مبارزه جویانه خود چیزی بدست نخواهد آورد. بر این اساس میان مبارزه برای سرنگونی رژیم و اشکال مسالمت جویانه مبارزه تناقض و تضادی وجود ندارد."

بنظر من این تناقض آنگاه که پیامدهای عملی هریک از این دو، یعنی هدف سرنگونی و شکل مسالمت آمیز مبارزه مورد توجه قرار گیرند، بر خلاف تصور رفیق رحیم خانی، وجود دارد.

سرنگونی رژیم بنظر من یعنی بسیج نیرو و سازماندهی متناسب آن به قصد پائین کشیدن این رژیم از قدرت توسط اعمال قهر است. قهری که در این رابطه بدلیل مقاومت مسلحانه قابل پیش بینی رژیم، تنها می تواند مسلحانه باشد، و این فقط امر مربوط به يك لحظه معین نیست و هر نیروی جدی سیاسی باید، در صورت دنبال کردن چنین هدفی، تدارک آنرا نیز ببیند. و این در تناقضی آشکار با «منادی و مبلغ شیوه های مسالمت آمیز مبارزه» بودن، قرار می گیرد. این تناقض تنها در صورتی رفع می شود که هدف سرنگونی جای خود را به هدف استقرار يك رژیم جمهوری دموکراتیک بدهد، که بدلیل امکان تحقق آن در يك روند، با اصل شیوه مسالمت آمیز مبارزه خوانائی دارد.

و از این گذشته سرنگونی تام و تمام در صورت پذیرش گذار مسالمت آمیز اصولاً ممکن نیست زیرا این گذار تنها در صورتی ممکن است که بخش یا بخش هائی از قدرت حاکم لاقابل برای دوره ای در مرحله یا مراحل اولیه، مستقیم یا غیر مستقیم، توسط چهره های شناخته شده یا نشده در آن شرکت داشته باشند. و این جان کلام گذار مسالمت آمیز

است.

رفیق رحیم خانی خود به «تجارب تحولات عظیم جهانی که تغییرات بیسابقه ای را با روش های مسالمت آمیز پدید آورده» اشاره می کند ولی مثال هائی که می آورد، نه در تأیید شعار سرنگونی، بلکه خلاف آنست. وی می نویسد:

«جنبش های دموکراتیک کشورهای اروپای شرقی در عین تأکید بر ضرورت سرنگونی و برچیدن حاکمیت های توتالیتر شکل مبارزه مسالمت آمیز را به بهترین نحو در پیش گرفتند.»

تا آنجائی که من اطلاع دارم شعار سیاسی جنبش هائی که بصورت سازمان یافته، پیش از دگرگونی های اخیر وجود داشتند، نه سرنگونی که استقرار يك رژیم دموکراتیک و در برخی موارد هم حتی نه این، بلکه احترام به حقوق بشر بود.

و در عین حال این تجارب بدون استثنا نشان دهنده ضرورتی بود که در بالا به آن اشاره کردم. در لهستان، چکوسلواکی، بلغارستان و آلمان دموکراتیک، تنها با همکاری و شرکت فعال بخش هائی از احزاب کمونیست حاکم امکان گذار مسالمت آمیز به حکومت های دموکراتیک فراهم آمد.

در شوروی و آلبانی احزاب کمونیست حاکم خود مبتکر و نیروی اصلی دگرگونی ها بودند و در رومانی نیز در این گذار، هر چند با اعمال قهر همراه گشت، نه تنها بخش هائی از حزب حاکم، نظامی و غیر نظامی که حتی بخش هائی از سازمان امنیت منفور چائوچسکو نیز شرکت داشتند.

در آفریقای جنوبی نیز، که رفیق رحیم خانی به آن اشاره دارد، نه تنها حزب حاکم در برچیدن بساط تبعیض نژادی شرکت دارد، بلکه تمام علائم نشان از تشکیل يك دولت ائتلافی میدهند.

علاوه بر مثال هائی که رفیق رحیم خانی بدانها استناد می کند می توان نمونه های دیگری را نیز برشمرد. فیلیپین، کره جنوبی، آرژانتین، برزیل، شیلی که در آن جناب پینوشه هنوز فرمانده کل قواست، نپال که شکل پادشاهی مشروطه را حفظ کرده است....

بنابراین شعار «سرنگونی تام و تمام» در شرایطی که مبارزه و گذار مسالمت آمیز بعنوان مشی پذیرفته شده است، نه تنها با واقعیت ها سازگار نیست، بلکه می تواند بر ضد مشی مورد پذیرش عمل کند. آنهم در شرایطی که بقول رفیق رحیم خانی «سرنگونی نه در دستور روز است و نه به صرف تکرار شعار متحقق میشود.»

اشکال دیگری که رفیق به کنار نهادن «شعار و ضرورت سرنگونی تام و تمام این رژیم» می گیرد اینست که چنین کاری به «تضعیف پتانسیل مبارزه برای تأمین دموکراسی» می انجامد.

در اینجا برای من روشن نیست که وی از تضعیف پتانسیل کدام مبارزه صحبت می کند؟ مبارزه توده ها؟ مبارزه جریاناتی چون نهضت آزادی و جمعیت دفاع؟ مبارزه جریان

چپ دموکراتیک؟ یا دیگر جریان‌ات اپوزیسیون در خارج از کشور؟

بنظر من در شرایطی که تحولات سیاسی جامعه ما بیشتر از اختلافات و تناقضات درون رژیم متأثر است تا از مبارزه برای تأمین دموکراسی، سخن از چنین تضعیفی بمیان آوردن جز ایجاد توهم نسبت به سطح مبارزه در ایران و وظایفی که ما امروز با آنها روبرو هستیم - و نه در فردای نامعلوم - نتیجه‌ای بدست نمی‌دهد.

بنظر من آنچه رفیق رحیم خانی را وامی دارد تا چنین بر ضرورت سرنگونی تام و تمام این رژیم تأکید کند هراس وی از اینست که «راه بر توهم امکان همکاری با گرایش یا جناحی از آن» باز بماند. و چنین هراسی باز بنظر من بلاموضوع است. نه باین دلیل که در اپوزیسیون کسانی نباشند که چنین توهماتی در سر پیروانند و یا در این باره به حدس و گمان پردازند. بلکه باین دلیل که چنین توهماتی فاقد مبنای واقعی است. در ایران امروز تنها بخشی از اپوزیسیون که می‌تواند بصورتی جدی باین مسئله بیانیدیشد نهضت آزادی است و در همین مورد هم دیدیم که رژیم چه عکس‌العملی نشان داد.

بنابراین صحبت از همکاری با این یا آن جناح هیأت حاکمه در شرایط کنونی بدلیل نقش و موضعی که آنها عملاً در سرکوب حرکت‌های آزادیخواهانه اتخاذ کرده‌اند، جز نقش برآب زدن نیست. این اپوزیسیون نیز - تا آنجا که مسئله به ما و اپوزیسیون جمهوری خواه دموکرات و رادیکال مربوط میشود - بدلیل عدم حضور گسترده و ریشه دار در مبارزه اجتماعی، در شرایط کنونی برای هیچیک از جناح‌های رژیم حاکم قابل توجه نیست. بدون حضور جدی اجتماعی، این حرف‌ها دل خوشکنک است و نه چیز دیگر و یک نیروی جدی سیاسی مشی خود را بر چنین مبنائی طرح نمی‌ریزد.

پس بیهوده و بخاطر مسائلی که موضوعیتی ندارند جدل نکنیم. اگر جدلی هست بر سر مشی عام سیاسی است، پذیرش و کوشش در جهت گذار مسالمت آمیز یا قهرآمیز، مسئله اینست. تازه در این رابطه هم این فقط ما نیستیم که تعیین کنیم چه بشود و چه نشود.

یکی دیگر از توهماتی که در بین برخی فعالین چپ دموکرات وجود دارد، در احکامی نظیر حکم زیرین رفیق ف. آزاد (راه آزادی شماره ۲) بروز می‌کند که بالطبع در صورت صحت، پیامدهای گسترده‌ای در تدوین مشی سیاسی ما و راه‌های عملی کردن آن دارد. حکم اینست:

«کارنامه رژیم آنچنان خونین و سیاه است، که می‌توان اطمینان داشت، کمترین عقب نشینی آن و باز شدن فضای سیاسی کشور، با انفجار خشم مردم و در هم کوبیدن ساختار حکومت اسلامی همراه خواهد شد.» در خونین بودن کارنامه رژیم شکی نیست، ولی صرفاً باین دلیل، چنین حکمی استنتاج نمودن جای شک بسیار دارد.

عقب نشینی‌ها چه کم و چه زیاد، پیش شرط‌های خود را دارند، یکی از این پیش شرط‌ها اینست که بخشی از نیروی حاکم، حال بدلیل فشار مبارزات توده‌ای یا بدلیل

دوران‌دیشی و یا بهر دلیل دیگری، به این نتیجه رسیده باشد، که ادامه حکومت و حفظ آن به شیوه گذشته و با سرکوب و خشونت شدنی نیست. در آنصورت و در روند غلبه این نیرو بر نیروهای محافظه کار حاکمیت، تغییراتی می‌تواند بوجود آید که حکم پیشاپیش در مورد آنان صادر کردن، جز به کج راه رفتن نتیجه‌ای بیار نمی‌آورد. آنچه رفیق آزاد می‌گوید یک احتمال است و بنظر من در ارتباط با ایران احتمال بس ضعیفی است. بالعکس در ایران امروز نه تنها ممکن بلکه بسیار محتمل است که در چنین روندی، بویژه در صورت عدم حضور اجتماعی یک بدیل قدرتمند، بخشی از نیروی شهروندی ایران به حمایت از بخش اصلاح طلب هیأت حاکمه برخیزد. پیشتر من با شواهد چنین روندی در جامعه شهروندی ایران اشاره کرده‌ام، در آنصورت بهیچوجه این عقب نشینی با «در هم کوبیدن ساختار حکومت اسلامی» همراه نخواهد شد. و اگر هم این عقب نشینی‌ها به فروریزی این ساختار بیانجامد محصول یک روند کمابیش طولانی خواهد بود.

بنظر من احکام این چنینی، بیش از هر چیز بیانگر مقاومت درونی ما، مقاومت احساسی ما، در کنار گذاشتن شعار سرنگونی است. دست کشیدن از این شعار، بویژه با توجه به کارنامه خونینی که رفیق آزاد بدان اشاره دارد و بویژه برای چپ‌های دموکرات، برآستی کار مشکلی است، ولی زمانیکه احساسات بکنار می‌روند و زمان تبیین واقعیات سر می‌رسد، دیگر این گونه احکام کنار گذاشته می‌شوند. رفیق آزاد خود در این رابطه نمونه خوبی است، چرا که در ادامه مقاله خود به تصریح این مطلب میرسد که:

«در همین حکومت اسلامی اگر در شرایط مشخص و تناسب قوای آنروز، دولت بازرگان یا رئیس جمهوری بنی صدر ممکن بوده است، پس منتفی دانستن امکان عقب نشینی رژیم در مقابل بخشی از نیروهای حکومتی و یا اپوزیسیون لیبرال و میانه رو و تحت فشار مبارزه مردم و اپوزیسیون و در جهت پاسخ دادن به الزامات بازسازی و صنعتی کردن کشور امری نادرست است»

پس زمانیکه «اطمینان» های آنچنانی نمی‌توان داشت، آنهم در جامعه‌ای که آنرا به مرگ گرفته‌اند تا به تب راضی شود، دیگر احکام آنچنانی هم نمی‌توان صادر کرد. ولی بنظر من یکی از دلایل نفی شعار انتخابات آزاد از جانب رفیق آزاد، هر چند که عنوان نمی‌شود، همین حکم بالاست. و از آنجا که شعار بدیل رفیق آزاد، یعنی «آزادی و تجدد»، بگونه‌ای دیگر در مقاله رفیق بابک امیر خسروی، از جمله بدلیل در نظر گرفتن چنین احکامی، بیشتر شکافته شده است، در آنجا به این مسئله باز خواهیم گشت.

بدواً بگویم که انتقادات رفیق بابک به چگونگی طرح این شعار از جانب نهضت مقاومت ملی و جمهوری خواهان ملی مورد تأیید من نیز هست. گرچه جمهوری خواهان ملی در سند «انتخابات آزاد و سیاست عمومی جمهوری خواهان ملی ایران» مصوب اجلاس عمومی ۱۲ آبان (شماره ۳۵ ماهنامه جمهوری خواهان ملی ایران) مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنند. در آنجا آمده است:

«خواست ما پیش از کشیدن شعار و سیاست انتخابات آزاد، گشودن راه همزیستی مردم ایران و گذار مسالمت آمیز از استبداد و انحصار طلبی است» و همچنین تصریح شده است که «گفتگوی منطقی و کوشش برای تفاهم بر اساس موازین مردم سالارانه گرچه در گسترش اندیشه و رفتار دموکراتیک و زمینه سازی تغییرات سیاسی، سهم مهمی دارد، ولی هرگز نمی تواند جایگزین پیکار سیاسی مردم گردد. شعار «انتخابات آزاد» زمانی واقعیت خواهد یافت که مبارزات مسالمت آمیز مردم، رژیم را زیر فشار قرار دهد و بخشی از گرایش های معقول و واقع بین آن را به سازش با مطالبات آزادیخواه برانگیزد.»

ولی صرفنظر از هشدارهای بجای رفیق بابک و انتقادات وی به نظریه پردازانی که رژیم جمهوری اسلامی را در آستانه سقوط می بینند و یا تأکید وی بر این واقعیت که جمهوری اسلامی «دولتی است مستقل که به هیچ کشور خارجی بویژه ابرقدرت ها وابسته نیست.» (راه آزادی شماره ۴) و بنابراین نمی توان ایران را چونان کشورهای مورد بررسی قرارداد که به یکی از ابر قدرت ها وابسته بودند، آنجا که به توضیح شعار سیاسی روز می پردازد و در مقابل شعار انتخابات آزاد طرح دیگری ارائه میدهد، دچار اشکال اساسی میشود.

اولین اشکال وی اینست که با شعار انتخابات آزاد بمشابه شعار سیاسی روز برخورد می کند و آنرا با این استدلال که «قابل لمس کردن و دست یافتنی» نیست، رد می کند. البته برخی این شعار را بعنوان شعار روز مطرح کرده اند و رفیق بابک به حق آنها را به واقعیت ها ارجاع داده است. اما این شعار بعنوان يك شعار مرحله ای هم مطرح شده است که محور فعالیت های سیاسی در يك دوره نسبتاً طولانی باشد. رفیق بابک آنگاه چنین استدلال می کند که «شعار انتخابات آزاد، آرمان نیست که بشود چون هدف دراز مدت نیروهای سیاسی در صدر برنامه های آن قرارگیرد» (راه آزادی شماره ۵) و این اشکال دیگر بحث رفیق بابک است. برای او گویا شعارهای استراتژیکی که باید برای يك دوره طولانی از مبارزه طرح شوند، تا اصولاً امکان برقراری يك رابطه منطقی بین شعارهای روز و آرمان ممکن گردد، اصولاً مطرح نیستند.

آرمان ما استقرار يك جمهوری دموکراتیک است که در روند تعمیق دموکراسی در آن به عدالت اجتماعی نیز دست یابیم.

شعارهای روز ما بسته به حساسیت ها و شرایط جامعه می تواند آزادی اعتصاب، کاهش بودجه نظامی، آزادی زندانیان سیاسی، انحلال انجمن های اسلامی، مخالفت با سیاست های توسعه طلبانه پان اسلامیتی، لغو مجازات اعدام و ممنوعیت شکنجه، دفاع از حق انتخاب پوشش برای زنان،... باشد. ولی آیا نباید پل ارتباطی، این شعارها و مبارزات پیرامون تحقق آنها را به آرمان ما وصل کند؟ و این دقیقاً نقش و جایگاهی است که يك شعار استراتژیک باید ایفا نماید.

من به عللی که بنظرم موجب عدم توجه رفیق بابک بر این مهم میشود باز خواهم

گشت. ولی بیشتر بگویم که در نحوه استدلال رفیق بابک تناقضی می بینم. چون رفیق بابک در عین حالی که شعار انتخابات آزاد را بدلیل آرمان نبودنش رد میکند، منطقی می داند که «در شرایط کنونی، مبارزه مشترک را بر محور دستیابی به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر قرار دهیم... که دستیابی به آن محتمل تر است.» (همانجا)

چگونه ممکن است که دستیابی به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر محتمل تر از دستیابی به انتخابات آزاد باشد؟

جواب رفیق بابک اینست: «پذیرش انتخابات آزاد، آن هم به شرط تأمین آزادی مطبوعات و احزاب، در واقع نقطه پایان رژیم جمهوری اسلامی است.» (همانجا) ولی مگر «دستیابی به آزادی و دموکراسی و حقوق بشر» که بالطبع تأمین آزادی مطبوعات و احزاب هم جزء آنست، بمعنای نقطه پایان رژیم جمهوری اسلامی نیست؟

صرفنظر از این تناقض، جهت گیری مقاله رفیق بابک چیز دیگری است، که بگونه ای روشن تر، در مصاحبه با رفیق فردوس، در قالب سؤال، بدینگونه مطرح شده است:

«نظر ما اینست که آیا الآن ما در مرحله ای از مبارزه نیستیم که بیشتر می باید مبارزات مردم را برای آن حداقل ها، برای ایجاد يك محیط باز برای دستاوردهای حداقل دموکراسی برای حداقل تشکل ها، حداقل آزادی مطبوعاتی و اینها متمرکز کنیم، و همزمان با آن مبارزه مردم را برای از میان بردن فقر و فاقه و مشکلات روزانه شان سازمان دهیم و از طریق این، از ورای این و پیش رفتن گام به گامی که برمی داریم آنوقت احتمالاً در يك لحظه آماده شده، شعار انتخابات آزاد را شاید مطرح کنیم» و یا:

«... وقتی در يك شرایط اختناق مبارزه می کنیم باید بدانیم که مبارزه می تواند قدم به قدم پیش برود. همین شما نمی توانید يك باره شعاری را مطرح کنید که قبول این شعار پایان رژیم باشد. لذا باید شعارهای تاکتیکی متناسب با امکانات باشد... باید شعارها طوری باشد که سیستم ظرفیت عقب نشینی درباره آنرا داشته باشد» (همانجا)

من توصیفی را که رفیق بابک از مرحله کنونی مبارزات می کند قبول دارم. ولی بنظر من رفیق بابک در اینجا این همانی نادرستی بین احزاب سیاسی و کانون ها و اتحادیه های صنفی برقرار می کند. اگر کارگران يك کارخانه یا کارمندان يك اداره، نویسندگان، ناشران، هنرمندان... خواست های خود را در همین حد، یعنی در حداقل قابل تحقق مطرح نمایند، کار درستی می کنند. ولی اگر يك حزب یا جریان سیاسی، خود را بهمین محدود کند، در آنصورت نه تنها به وظیفه خود عمل نکرده بلکه اصولاً بلاموضوع میشود. وظیفه يك حزب سیاسی فراتر رفتن از محدودیت های کانون های صنفی، بگونه ای معقول و جهت عام سیاسی به مبارزات آنها دادن است. این همان اشکال پیشین برقراری این همانی بین شعارهای تاکتیکی و شعارهای استراتژیک است. البته شعارهای تاکتیکی باید طوری باشند که سیستم ظرفیت عقب نشینی درباره آنها را داشته باشد. ولی معیار این ظرفیت در مورد شعار استراتژیک، همان معیار ظرفیت در قبال شعارهای تاکتیکی نیست. اگر در این مورد

ظرفیت مشخص تعیین کننده است، در مورد اولی ظرفیت تاریخی تعیین کننده میشود، که ابعاد آنرا تنها رژیم نیست که معلوم می کند. ابعاد و گستردگی مبارزات، شرایط بین المللی و غیره نیز در اینجا نقش دارند. اگر چنین نبود اصولاً مبارزه سیاسی و تحزب معنای خود را از دست میداد. بنابراین وقتی رفیق بابک مینویسد: «پرهیز و مخالفت ما با شعار انتخابات آزاد» از اینروست که «لازمه آن، پذیرش چنین شعار و خواستی از سوی دستگاه حاکم و دولت کنونی و یا انتظار پذیرش آن از سوی جناحی از آنست» (همانجا) عملاً ظرفیت مشخصی را با ظرفیت تاریخی یکی می گیرد.

اگر شعار انتخابات آزاد را شعار روز قرار ندهیم، بلکه آنرا بعنوان شعار استراتژیک طرح کنیم، در اینصورت اینکه آیا امروز چنین شعاری از سوی دستگاه حاکم و دولت کنونی پذیرفته میشود یا نه، اینکه انتظار پذیرش آن از سوی جناحی می رود یا نه، تعیین کننده نیست، تعیین کننده اینست که آیا در یک روند کمابیش طولانی، بدلیل مبارزات مردم، بدلیل شرایط بین المللی، بدلیل نیازهای ناشی از ضرورت غلبه بر بحران اقتصادی... رژیم یا جناحی از آن می تواند چنین ظرفیتی را، حال داوطلبانه یا تحمیلأ، کسب کند یا خیر. این نظرات رفیق بابک را به نتیجه گیری دیگری می رساند که برای چپ دموکرات کم خطر تر از محدود کردن مبارزه به حداقل های قابل تحقق در شرایط مشخص کنونی نیست.

«... با این امر باید توجه داشت که مشی سیاسی روز ما و شعارها و تاکتیک هایمان در جهت حمایت فعال از آن نیروهای سیاسی داخل کشور باشد، که به نحوی از انحاء برای آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم در شرایط بسیار دشوار خفقان و نابرابر می رزمند. توجه ما ضمناً به این امر معطوف باشد که نوعی هماهنگی و هم سوئی با خواست های نیروهای فعال داخلی داشته باشد تا جبهه نیروهائی را که علیه حاکمیت مطلقه کنونی مبارزه می کنند، تقویت کند و موجبات سردرگمی مردم و چند دستگی بیهوده آنها را فراهم نسازد.» (همانجا) در دنباله مقاله روشن می شود که منظور رفیق بابک از «نیروهای سیاسی داخل کشور» جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملی ایران و نیروی اصلی آن یعنی نهضت آزادی است.

من با این امر که از این نیرو حمایت فعال بعمل آید کاملاً موافقم و معتقد به ایجاد نوعی هماهنگی و هم سوئی با آنان هستم. ولی درست نمی دانم که مشی سیاسی روز ما تابعی از متغیر این نیرو باشد. این امر نه تنها مانع از آن می شود که چپ دموکرات در افکار عمومی جامعه ما از سیمائی روشن برخوردار گردد، بلکه همان نتیجه ای را هم که رفیق بابک خواستار آنست، یعنی تقویت جبهه نیروهای علیه حاکمیت مطلقه کنونی بدست نخواهد داد. زیرا این جبهه زمانی واقعیت پیدا می کند که نیروهای سیاسی حامل آن با سیمای روشن خود، یعنی با اهداف، برنامه سیاسی و فعالیت عملی مشخص در حیات سیاسی جامعه و از همه مهمتر با نیروی اجتماعی خود در آن شرکت کنند. اگر قرار بر

دنباله روی همه از نیروهایی باشد که بدلایلی از امکان فعالیت سیاسی کمابیش علنی در کشور، آنهم در محدوده معینی برخوردار است، در آنصورت دیگر این جبهه نیروهای علیه حاکمیت مطلقه کنونی نیست که تقویت می شود، بلکه نهضت آزادی است، که اینهم بدلیل محدودیت های خود، توان و امکان بسیج اکثریت آن نیروئی را ندارد که مثلاً چپ دموکرات میتواند بسیج کند. و این یعنی تضعیف عملی جبهه فوق الذکر و نه تقویت آن.

لذا هماهنگی و هم سوئی مورد نظر رفیق بابک که بنظر من هم ضروری است، نه تنها هیچ منافاتی با دخالت مستقیم چپ دموکرات، با سیما و خواست های روشن، در روندهای سیاسی جامعه ندارد، که آنرا ایجاب نیز می کند. البته رفیق بابک در اینجا نیز دچار تناقض میشود، زیرا به محدودیت های جمعیت و نهضت واقف است، لذا بلافاصله ادامه میدهد:

«طبیعی است چون ما در خارج از کشور آزادی عمل داریم و از بنیان های فکری مترقی تر و متجددتری برخورداریم. میتوانیم و باید فعالیت مشترک و انتقالی را بر پایه یک منشور جامع تر و دربرگیرنده عمده ترین مسائل جامعه. استوار سازیم.»

با این گفته، دیگر اشاره رفیق بابک به این نیروهای سیاسی داخل و فراهم نساختن موجبات «سردرگمی مردم» و «چند دستگی بیهوده آنها» که می بایست استدلالی علیه شعار انتخابات آزاد می بود، بی معنی می شود. بعبارت دیگر اینکه آنها شعار انتخابات آزاد نمی دهند، بلکه «استقرار حکومت قانون و حاکمیت ملی» را خواستارند، استدلالی علیه شعار انتخابات آزاد نیست.

بنظر من طرح شعار انتخابات آزاد از سوی ما که «از بنیان های فکری مترقی تر و متجددتری برخورداریم»، در عین اینکه ما را از کسانی که خود را به هر رو به قانون اساسی رژیم جمهوری اسلامی ملتزم می دانند و خواستار حکومت قانون اند، متمایز می سازد، ما را در تناقض با آنها نیز قرار نمی دهد.

نگرانی دیگری که رفیق بابک در طرح این شعار دارد نکته ایست که در آخر مقاله خود به آن اشاره می کند. این همان نگرانی است که رفیق ف. آزاد در مقاله «سرنوشتی رژیم هم استراتژی هم تاکتیک؟!» از زاویه ای دیگر مطرح ساخته ولی بهر رو در طرح شعار «آزادی و تجدد» دخالت داده است.

رفیق بابک می نویسد:

«ما در عین پابندی و اعتقاد به تغییرات و تحولات مسالمت آمیز و مبتنی بر موازین دموکراسی و تأمین شرایط انتخابات آزاد برای کسب حاکمیت مردم هستیم و بی تردید با تمام نیرو در این مسیر عمل خواهیم کرد. معهداً به این نکته هم توجه داریم که راه کسب قدرت صرفاً بستگی به درک و تمایل اپوزیسیون دموکرات ندارد. طرف دیگر آن قدرت سیاسی حاکم و سایر نیروهای مخالف رژیم است. بهمین مناسبت است که حتی خود جمهوریخواهان ملی در «نامه سرگشاده به سازمان های سیاسی» تأکید دارند که اگر

حاکمیت «با گشودن فضای باز سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت را به مردم فراهم» نیاورد، «ملت با قهر و زور حاکمیت خود را بدست» خواهد آورد. از سوی دیگر در لحظه اوج امواج اعتراضی توده های پرجوش و خروش، سایر نیروهای مخالف رژیم که ستایشگر راه قهرآمیز هستند، می توانند جنبش توده ای را علیرغم اپوزیسیون دموکراتیک به راه قهر بکشانند. لذا مسأله پیچیده تر از آنست که دوستان جمهوریخواهان ملی ما ساده می کنند.» (همانجا)

شاید این نگرانی و چنین احتمالی یکی از دلایلی باشد که رفیق بابک را به این نظر که «شعار فردا را... به فردا بگذاریم» میرساند. اگر چنین باشد او هم نظیر دوستان جمهوری خواهان ملی شعار را ساده می کند و به ابعاد و پیامدهای گسترده چنین حکمی نمی اندیشد.

بنظر من این حرف دوستان جمهوری خواهان ملی که در حاکمیت چنین و چنان نکنند، ملت با قهر و زور حاکمیت خود را بدست خواهد آورد، یکی از آن عبارات پردازی های معروف سیاسی است که در عین ظمطراق ظاهری، هیچ چیز را بیان نمی کند. برای اینکه ملت با قهر و زور حاکمیت خود را بدست آورد، پیش شرط هائی لازمست که با این سادگی فراهم نمی شوند. و همین در مورد «لحظه اوج امواج اعتراضی توده های پرجوش و خروش» نیز صادق است.

جنبش های اعتراضی توده ای به یکباره بوجود نمی آیند، بلکه روندی را طی می کنند که یکی از پیش شرط هایش سازمان یابی این جنبش هاست. پیش شرط دیگرش اینست که حاکمیت چنان ترکی برداشته باشد و چنان در چنبر تناقضات درونی گرفتار باشد، که نتواند با قهر و خشونت سبعانه جلو پیدایش، رشد و سازمان یابی حرکت های اعتراضی را بگیرد و آنها را در نطفه خفه کند و یا چنان سرکوب کند که تا مدت ها سکوت مرگبار گورستان بر کشور حاکم گردد. این ها پیش شرط های فرا رسیدن لحظه اوج امواج اعتراضی توده های پرجوش و خروشدند.

بنابراین پرسشی که در اینجا مطرح است اینست که آیا یک جریان سیاسی که نام چپ دموکرات برخوردار ندارد، نباید در تمام طول این روند، از سیاستی پیروی کند که در عین اصلیت، مانع از این شود که جنبش توده ای به راه قهر کشانده شود و امکان گذار مسالمت آمیز به حاکمیت مردم را در خود مستتر داشته باشد؟ و اگر چنین سیاست و استراتژی ای را در پیش گیرد، شعار مرکزی آن چیزی غیر از انتخابات آزاد می تواند باشد؟ البته من نمی خواهم منکر زمینه های عقلاتی نگرانی رفیق بابک باشم. اگر در طول چنین روندی «سایر نیروهای مخالف رژیم که ستایشگر راه قهرآمیز هستند» آنقدر رشد کرده، سازمان یافته و در جنبش توده ای ریشه دوانده باشند که بتوانند جنبش توده ای را علیرغم اپوزیسیون دموکرات به راه قهر بکشانند» در اینصورت این امر می تواند، ناشی از دو علت باشد. یا استراتژی گذار مسالمت آمیز، بدلیل عدم وجود ظرفیت تاریخی چنین امکانی در

رژیم جمهوری اسلامی - آنچه پیشتر تحت عنوان ضعف استراتژیک رژیم مطرح شد - نادرست است، که من براین نظر نیستم. و اگر براین نظر می بودم مشی سیاسی دیگری را پیشنهاد میکردم، چراکه برای چپ دموکرات، نقش شاهد و ناظر تاریخ قائل نیستم.

و یا اپوزیسیون و از جمله چپ دموکرات فاقد توان یافتن و دنبال کردن سیاستی بوده که مانع از چنین روندی گردد. از آنجا که من استراتژی گذار مسالمت آمیز را درست می دانم براین نظرم که اپوزیسیون و چپ دموکرات باید در دست یابی به این توان و سیاست منطبق با آن بکوشد. و این ممکن نیست مگر اینکه چپ دموکرات بصورتی تهاجمی، با اعمال سیاست های واقعبینانه و برقراری پیوندی منطقی بین این سیاست ها و آرمان خود، با سیمانی روشن، در کارزار اجتماعی شرکت کند و نیروئی تعیین کننده گردد.

بنابراین یکی از پیش شرط های کسب چنین توانی داشتن سیمای اجتماعی روشن است، و این روشن نخواهد بود، اگر این چپ، از هم اکنون بین خود و نیروهای متمایل به حل قهرآمیز تناقضات اجتماعی مرزی روشن و آشکار نکشد و از صراحت لازم در این رابطه برخوردار نباشد.

چپ دموکراتیک نمی تواند و نباید باین دلیل که امکان تلاطمات قهرآمیز وجود دارد، برای این امکان در برنامه ریزی سیاسی خود، در تعیین شعار مرکزی خود و پیامدهای سازمانی، تبلیغی و ترویجی آن حساب بازکند، که مثلاً در آنروز و آن شرایط احتمالی از قافله عقب نماند.

برعکس بدلیل وجود این امکان و زمینه های عینی آن ضروری است که چپ دموکراتیک در این راستا دچار دودلی و تردید نگردد و این رسالت تاریخی را بر دوش گیرد، که با تمام توان خود در جهت تحقق گذار مسالمت آمیز و منفرد ساختن نیروهای ستایشگر راه های قهر آمیز، بکوشد.

بنظر من و از جمله بدلیل فقدان صراحت پیش گفته شعارهای پیشنهادی رفیق بابک و رفیق ف.آزاد، «آزادی و نان» و «آزادی و تجدد» بدیل های درستی در مقابل شعار «انتخابات آزاد» نیستند.

البته در اینجا این سؤال مطرح می شود، و بدرستی، که اگر بهر رو چنین شرایطی پیش آمد و جنبش توده ای به راه قهر و مبارزه مسلحانه کشیده شد، در آنصورت تکلیف چیست؟ بنظر من در چنین شرایطی، که باید بکوشیم هیچگاه در دستور قرار نگیرد، چپ دموکرات نمی تواند دست روی دست بگذارد و شاهد و ناظر باشد، بویژه اگر به نیروئی اجتماعی، هر چند غیر تعیین کننده، تبدیل شده باشد، در آنصورت باید بدون اما و اگر و با قاطعیت لازم و چرخش ۱۸۰ درجه، توان خود را در خدمت پیروزی جنبش قرار دهد، حتی اگر بدلیل چنین چرخشی از آمادگی لازم برخوردار نباشد. و این نه فقط به حکم وجدان سیاسی، که چپ دموکرات را در مقابل انتخاب، آرامش گورستان و یا جامعه ای متلاطم قرار می دهد، بلکه از اینرو نیز که حتی المقدور نفوذ سیاسی و امکان تأثیرگذاری بر

روندهای بعدی را حفظ کند، چرا که بدلیل شرایط عینی موجود در جامعه، بخشی از نیروی اجتماعی اش، بویژه بخش جوان این نیرو، باین روند قهرآمیز خواهد پیوست.

نمونه ای عینی از چنین روندی و چنین ضرورتی، در کشور خودمان، در کردستان ایران بعد از انقلاب، رخ نمود. حزب دموکرات کردستان ایران، علیرغم کوشش های متعدد برای حل مسالمت آمیز مسئله کردستان، با چنان داده های واقعی اجتماعی، یعنی سیاست سرکوب خشونت بار رژیم از یکسو و رادیکالیسم جریانات چپ رو - که در کردستان ایران، بویژه در بین جوانان شهری، از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند روبرو شد، که در نتیجه علیرغم تمایل خویش به مبارزه مسلحانه روی آورد.

این واقعیت نشان می دهد که مبارزه مسلحانه میتواند به يك نیروی اجتماعی دموکرات و رادیکال نیز، دقیقاً بدلیل وجود يك پایگاه اجتماعی، تحمیل شود. در اینصورت برای چنین نیروی چاره ای جز پاسخگونی به ضرورت تاریخی و اقدام قاطعانه و پذیرش شجاعانه مسئولیت، باقی نمی ماند.

ولی در عین حال نمونه حزب دموکرات کردستان ایران نشان می دهد، که يك نیروی دموکرات مسئول، در عین مبارزه مسلحانه، هدف نهانی خود را که پایان دادن به این مبارزه و دست یابی به مسالمت است، فراموش نمی کند. زنده یاد قاسملو در تمام مدت دبیرکلی اش در این راستا بسیار کوشید و در همین راه نیز به ابدیت پیوست. و باز علیرغم چنین جنایت ددمنشانه ای از سوی رژیم، حزب دموکرات بر مواضع اصولی خود ایستاد.

در اینجا توضیح میدهم، قسمتی از مصاحبه دکتر سعید، دبیرکل کنونی حزب دموکرات کردستان ایران را نقل کنم که مدت کوتاهی بعد از ترور زنده یاد قاسملو صورت گرفته است. وی در جواب سؤالی پیرامون اصل مذاکره می گوید: (کردستان شماره ۱۵۷ - دی ماه ۱۳۶۸)

«هر جنگ و مبارزه ای - اگر قرار باشد روزی به نتیجه برسد - سرانجامش صلح و آشتی و گفتگو و مذاکره برای رسیدن به صلح و آشتی است. در طول تاریخ جهان و در هر جنگ و مبارزه ای این نکته امری بسیار طبیعی و عمومی بوده است. اما علاوه بر جنبه های عمومی، این اصل نسبت به وضعیت و شرایط ویژه ما نیز اصل تردید ناپذیری است. ما خواستار خودمختاری در چهارچوب ایران هستیم... این کار بالاخره با رضایت و موافقت حکومت مرکزی و بطورکلی با رضایت همه یا اکثریت مردم کشور انجام پذیرد. این در واقع یعنی حل مسأله مزبور از طریق تفاهم و گفتگو. ا زاین رو بنظر من این اصل چه در کلیت خود و چه با توجه به آرمان و هدف ویژه ما که خودمختاری در چهارچوب ایران است، اصل روشن و صحیحی است و هیچ دلیلی وجود ندارد تا حزب در مورد چنین مسئله روشن و واضحی تغییر موضع دهد. پاسخ آنهایی هم که اساساً گفتگو و مذاکره را مردود میشمارند و علمدار جنگ و وقفه ناپذیر و بی پایان هستند، این است که صلح معمولاً در فکر و برنامه کسی گنجانده می شود که در حال جنگ است. کسی که بر معنای جنگ واقف است و عملاً

در میدان مبارزه ای سخت و خونین حضور دارد، طبیعی است که همواره در فکر راهی برای خاتمه بخشیدن به جنگ خواهد بود. و اما کسی که هیچگاه نجنجیده و به مفهوم واقعی جنگ آشناییست و تنها شعار های تند سر می دهد، بدیهی است که نه خود در فکر صلح است و نه طرف مقابل نیز با وی از صلح سخنی بمیان می آورد.

در اینجا نیز این پرسش مطرح است و بدرستی، که حزب دموکرات کردستان ایران، اگر بدین سو کشیده شد و توانست در طول مبارزه به نیروی تعیین کننده مبارزه سیاسی در کردستان بدل شود، از آمادگی لازم برخوردار بود، حداقل مبارزه مسلحانه را بصورت تئوریک رد نکرده بود و امکانات حداقل را نیز فراهم آورده بود، پس چرا چپ دموکرات چنین نکند و این راه را برای خود بازنگذارد؟

بنظر من این يك مسئله صرفاً نظری نیست، که بتوان با جوابی ذهنی و نظری بدان، خیال خود را راحت کرد. مبارزه در کردستان در شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی شروع شد و در شرایط خاصی هم امکان ادامه یافت. ولی چپ دموکرات در بخش های دیگر کشور در شرایط مشخص دیگری قرار دارد، که باید بآن پاسخ گوید، و بدلیل همین شرایط عینی، که پیشتر بآنها اشاره شد - روان اجتماعی جامعه شهروند، ضرورت تبدیل نیروی شهروند به عنصر تعیین کننده دگرگونی های اجتماعی، مهارکردن نیروی تهیدست و حاشیه نشین، مسئله خشونت در جامعه، نقش و جایگاه قهر در بین نیروهای رژیم و اپوزیسیون... و باین دلیل که چپ دموکرات در شرایط فعلی نیروی تعیین کننده مبارزه سیاسی نیست تا بتواند آنرا به سمت و سوی مورد دلخواه خود بکشد، باید و ضروری است، که صراحت لازم را در این باره بدست آورد و سیمای روشنی به جامعه عرضه کند، که یکی از عناصر تعیین کننده آن مسئله گذار مسالمت آمیز است.

در اینجا اشاره به نکته دیگری را ضروری می دانم. بنظر من شعار انتخابات آزاد و پذیرش گذار مسالمت آمیز و نفی شعار سرنگونی، با مبارزه مسلحانه حزب دموکرات کردستان ایران تناقضی ندارد. زیرا اولاً این مبارزه علیرغم شکل مسلحانه، خصلت براندازانه ندارد، دوماً باین دلیل که این مبارزه در شرایط تاریخی خاصی به حزب دموکرات تحمیل شده است و در مبارزات توده ای کردستان ایران، جایگاه ویژه ای یافته، که باید در حل مسئله مدنظر قرارگیرد. و دلیل سوم اینکه در همین رژیم جمهوری اسلامی ظرفیت تاریخی حل مسالمت آمیز مسئله کردستان وجود دارد و حزب دموکرات نیز از انعطاف کافی در این جهت برخوردار است. بنابراین آنها که ضرورت مبارزه مسالمت آمیز را می پذیرند، نباید حزب دموکرات را به دست کشیدن از مبارزه مسلحانه، که رژیم را به پذیرش خواست های اساسی حزب دموکرات، وادارند.

با علم به این واقعیت که حل مسالمت آمیز مسئله کردستان میتواند طلیعه حل مسالمت آمیز مسائل سراسری ایران باشد.